

به آنانی که به خاطر آزادی مردم و کشور، به ضد سوسیال امپریالیزم شوروی رزمیدند؛ و هم اکنون به خاطر آزادی مردم و افغانستان به ضد امپریالیزم امریکا و شرکاء می رزمند!

امید به آزادی [*]

در ژرفای کوره راه آتش گرفته آن زمان
کز تهاجم آتش دشمن، خاکستر هم سوخته بود
در مجمر گداخته قلب کشورم
چکمه پوشان مزدور،
در هر خانه را زنجیر شکسته بود.
در وادی های پر نشیب و فراز زادگاهم
پیکر آتش گرفته هر زنده جان فتاده بود

آن نیمه شب وحشتزا،
که " گرگان خونین دهن " ربوده بود
همسر و همرزم و همسنگر و یاورم
آن شب، که منی شکسته، نشسته بر خاک
پا نهاده بودم در جوی خشک کوچه ام
در انجماد سوزنده جسم بی جان من
هر در و دیوار، و هر خشت و گل کوچه
یکجا با من گریسته بود.

آن شب، در تسلسل لحظه های دیر پا
شد زندگی ام واژگون دستی که بسوی کشورم خزیده بود.

از یأس و دردِ بی کسی ، زپا فتادم
 زانو زدم بر زمین ،
 چون ابر سیه ، از هیبت طوفان اندوه
 زار زار گریستم ، گریستم
 در ظلمت آن شبِ پر اضطراب و ساکت
 ماه و ستارگان خفته بودند ،
 در بستری ابر های طوفانزا

در آن نیمه شبِ وحشتبار ، که طوفان شده بود برپا
 من غرق در اضطراب ،
 من تنهای تنها .
 به هر در و دروازه ، مُهر خموشی استعمار خورده بود
 آن شب که خوف و هراس ، (چون عنکبوتِ کبود)
 به تار و پود وجودم دویده بود .
 هیچ دستی ، از برای تسلی ام ، دراز نشد !
 دستها همه خموش ، نه صدایی داشتند ، نه آوایی
 به هر دستی ، " دست بند " ،
 و ز زخمِ دستانِ گیرافتادگان ،
 چک چکِ خون می رسید به گوش .

در آن هنگامهٔ سیاه ، که ناامیدی آمیخته بود با هراس
 هر دو بسان گرگان گرسنه ،
 از برای دریدنم زوزه داشتند ،
 و آن پشتواره اندوه بیکران را
 برامتدادِ دو کتفِ خم گشته ام ، می کاشتند
 همسایگانِ چارسوی خانه ام ، گریه داشتند
 آن شب که غبار قیر اندود تنهائی ،

امید به آزادی ! _____ جلد چهارم _____ رحیمه توخی

نشسته بود بر بام و در و دیوارِ خانه ام .

در آن سپیده دم که دشمنهٔ خونین شفق
می درید خرگاه تیرهٔ شب ،

دیدم من - به چشم خویش - :

چشم سحر گریه می کند (چون چشم من) .

در پایان لحظه های آن شبی دهشتبار ،

که طلوع خورشید داشت رنگ دگر ،

کیوان و کهکشان ، هم زمین و هم زمان

می گفتند حکایت ز آغازین روزِ پر ماجرای زندگیم .

من زنی بودم ، تنهای تنها

هیچ دستی نبود که گیرد دستِ من

با همه داغ و با همه درد

که تنیده بود در تار و پود وجودم

اندیشیدم به کوره راه خطیر و غبار اندود ،

که نوردیدنش را ، بر من اجبار کرده بودند

بامشعل رخشندهٔ **امید**

(**امید به آزادی**)

پیمودم راهی که در هر پیچ و تابش

" گرگان خونین دهن " زوزه داشتند .

[*] - تاریخ سروده ، سنبلهٔ سال ۱۳۵۹ (اگست - سپتمبر ۱۹۸۰) . تاریخ نشر سروده در کتاب " خاطرات

هشت سال پایوازی زندان پلچرخی " (۲۰۰۹ / ۱۱ / ۱) .